

پاسخ: مصالح در احوال متفاوت، متفاوت‌اند، و در همه حال یکسان نیستند؛ بلکه تدبیر حکیمان نیز وقتی به ژرف‌اندیشی و مصلحت‌جویی در امور می‌پردازند، با دگر شدن رایها و مقاصد، دیگرگون می‌شود. سخن کسانی که گفته‌اند: وجوب اختیار ائمه از برای مصلحت خلق است یا در دین و دنیا اصلح است، لیک وقتی این امر بخاطر ممانعت ستم پیشگان متعذر گردد، ترک آن اصلح است، از همین دست است. خداوند غیبت را مباح گردانیده؛ پس همین کار در حکمت، اولی، و در تدبیر دین و دنیا، صواب بوده است.

فصل دهم: امام به خودی خود شناخته نمی‌شود و امامتش جز از راه معجزات ثابت نمی‌گردد. هرگاه امام به هنگام ظهورش حاجت به معجزه داشته باشد، معنای این ظهور معجزه به دست غیر انبیاء و رسولان خواهد بود؛ و این دلیل ثبوت و نشانه رسالت را از بین می‌برد؛ که قول باطلی است.

پاسخ: امام منتظر را نشانه‌هایی است که بر امامت او دلالت می‌کند و از پیشوای هدایت - علیه السلام - روایت گردیده است. قیام سفیانی و ظهور دجال و کشته شدن سید حسنی که در مدینه قیام می‌کند و فرورفتن زمین در بیداء، از آن جمله است. عامه با خاصه در روایت کردن بیشترین این نشانه‌ها از پیامبر - صلی الله علیه و آله -، هنباز بوده‌اند.

ازین گذشته، آیات و معجزات، ویژه دعوت انبیاء نیستند، بلکه فی‌الجمله بر صدق دعوت دعوتگر بدانچه به تصدیق آن دعوت کرده است دلالت می‌کنند؛ پس اگر به ثبوت دعوت کرد، دلیل بر ثبوت خواهد بود، و اگر به امامت دعوت کرد، دلیل و برهان امامت خواهد بود؛ هرچند که معجزات - پس پیامبران - تنها اختصاص به صاحبان عصمت دارند.

خداوند روزی مریم - علیها السلام - را از آسمان به سوی او روان گردانید، در حالی که او نه صاحب ثبوت بود و نه رسالت، ولی از بندگان شایسته و معصوم خدا بود. همچنین خداوند خبر داده است که به مادر موسی وحی فرموده، و وحی از معجزات انبیا است و آن بانو از ایشان نبود.

شیخ مفید در پایان این فصل گفته است: در آن کتابم که معروف است به الباهر فی

المعجزات آنچه را از برای کسی که دوستدار شناختِ دلتهای معجزات و آگاهی از موضوع آنها و غرض از اظهار آنها باشد، نگاشته‌ام، و پاره‌ای قانع کننده از آن را در پایان کتاب <دیگر> ام، الإيضاح، به قلم آورده‌ام.

۲. «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

(یعنی: هر که در حالی بمیرد که امام زمانش را نمی‌شناسد، به سان مرگ در جاهلیت بمرده است).

أُمَّتٌ بِرِصْحَتِهَا وَمَقْبُولِيَّتِهَا مِنْ حَدِيثِ هَمْدِ اسْتَانَ أَنْدُ. شیخ مفید درباره آن گفته است: خبری صحیح است که اجماع اهل آثار (/ حدیث یژوهان) بر صحت آن گواهی می‌دهد. در افصاح نیز گفته: این خبر متواتر است.

عَالَمَانِ هَمَّةٌ مَذَاهِبِ بَزْرِكِ اسْلَامِيَّ أَنْ رَا رَوَايَتِ كَرْدَهْ أَنْدُ: شَيْعَةُ اِمَامِيَّة، زَيْدِيَّة، وَ اَهْلِ سُنَّة. در اسناد این حدیث بحثی نیست. از همین روی نیز شیخ مفید گفت و گو از این امر را به درازا نکشیده و یکسره به معنا و مدلول آن پرداخته است.

شیخ نخست خاطر نشان کرده است که قرآن در آیاتی صریح به معنای این حدیث گواهی می‌دهد: از آن جمله است این فرموده خدای متعال: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ...» (س ۱۷ ی ۷۱ / یعنی: روزی که هر گروهی از مردمان را با پیشواشان فراخوانیم...)

و نیز: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا» (س ۴ ی ۴۱ / یعنی: پس چگونه باشد آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟). مدلول حدیث، آن است که وقتی انسان امام زمانش را نشناسد، این عدم معرفت منجر به آن می‌شود که وی بسان مرگ در جاهلیت و بر غیر آئین اسلامی بمیرد؛ پس - آنگونه که مفید در افصاح (ص ۲۸) می‌گوید - «جهل نسبت به امام، صاحب این جهل را از اسلام خارج می‌کند».

بنابراین بناگزر در هر عصر و زمان باید امامی وجود داشته باشد و مسلمان ناگزیرست صاحب عصر و امام زمان خویش را بشناسد، ورنه بسان مرگ در کفر و گمراهی جاهلیت مُرده است.

شیعه امامیه به امام عصر و صاحب زمان معتقدند، و به اعتقاد ایشان، او حضرت محمد بن حسن عسکری - علیه السلام - و همان «مهدی» است که قیام او در آخر الزمان چشم داشته می شود که یکجند پس از ولادت غیبت فرموده و ایشان به غیبت او باورمندند.

بعض مخالفان برین اعتقاد اعتراض کرده و گفته اند که این باور با منطوق حدیث نمی سازد و پنداشته اند: غیبت امام با معرفت ما به او منافات دارد، زیرا - به گمان ایشان - وجود او مستلزم علم به مکان او و ارتباط با وی و بهره وری از اوست.

بدین ترتیب چند اعتراض مطرح گردیده است:

۱. بر غیبت بدین عنوان اعتراض شده که: اگر این خبر صحیح باشد، چگونه عقیده شیعه درباره امام این زمان صحیح تواند بود که می گویند او غائب و از همگان پنهان است و هیچکس با او ارتباط ندارد و مکان و محل استقرار او را نمی داند؟

شیخ مفید در پاسخ به این اعتراض گفته است که مدلول خبر، همانا «لزوم وجود امام و لزوم معرفت شخص مسلمان به او» است و به هیچ روی متضمن «وجوب ظهور او و عدم غیبت وی» نیست؛ پس، اعتقاد به غیبت، با مدلول این خبر منافات ندارد.

توضیح این مطلب، آن است که: وجود و معرفت، مستلزم ارتباط و اطلاع از مکان - که در این اعتراض مذکور افتاده اند - نیست. معرفت یک امر، صرفاً منوط به مشاهده آن و حضور نزد آن نیست؛ چه محسوس است که ما به بسیاری از امور که آنها را ندیده و نزد آنها حاضر نبوده ایم معرفت داریم، مانند امور و حوادث گذشته که ما بدانها معرفت یافته ایم و علم به آن امور از بر ایمان حاصل گردیده است. همچنین، پدیده ها و اموری را که در آینده واقع می شوند بی آنکه امروز با آنها در پیوند باشیم می شناسیم و بدانها معرفت داریم؛ مانند روز رستاخیز و حشر و نشر. وانگهی، گاه مصلحت به صرف شناخت چیزی یا کسی تعلق می یابد، ولی به مشاهده آن و شناخت مکانش یا ارتباط با آن تعلق نمی گیرد.

۲. بر غیبت بدین عنوان اعتراض شده است که مصلحت صرف معرفت امام در حالی که ارتباط با او وجود ندارد، در چیست؟ شیخ مفید در پاسخ گفته است که: نفس معرفت ما به وجود او و امامت و عصمت و فضل و کمالش، ما را سود می رساند، بدین صورت

که بخاطر این معرفت پاداش و اجر می‌یابیم، زیرا از طریق آن امر خداوند را امثال کرده‌ایم و از رهگذر آن عقابی را که به خاطر نشناختن او بدان تهدید می‌شدیم از خود رانده‌ایم. همچنان انتظار ما برای ظهور او عبادتی است که بخاطر آن ثواب می‌بریم و از رهگذرش عقاب را از خویشتن دور می‌کنیم.

پس ما با این باور، فریضه‌ای الهی را که خداوند بر ما واجب گردانیده است، ادا می‌کنیم.

۳. سپس مخالف سؤالی مطرح کرده که حاصلش این است: هرگاه امام غائب باشد و از مکانش مطلع نباشند، مکلف چه کند و در پیشآمدهائی که رخ می‌دهد، اگر حکم آن پیشآمدها را نداند، بر چه اعتماد نماید؟ و طرفین دعاوی به چه کسی رجوع نمایند؟ حال آنکه مرجع این امور امام است و او برای همین امور منصوب گردیده.

شیخ مفید در پاسخ گفته است:

أولاً، این سؤال ربطی به موضوع بحث درباره حدیث «مَنْ مات...» ندارد؛ بلکه سؤال جدید و بحث تازه‌ای است. (بدین ترتیب، شیخ مفید خاطر نشان می‌کند که معترض با به میان آوردن این پرسش خلافِ هنجارهای بحث و مناظره عمل کرده است، زیرا پرسشی بیگانه با موضوع را در ضمن بحث و پیش از فراغت از آن، داخل کرده! و با اینهمه، شیخ، پرسش او را با کمال ادب و شکیبائی پاسخ گفته است).

ثانیاً، وظائف امام - که وی از برای آنها منصوب گردیده است - فراوانند:

یکی از آنها، فیصله دادن دعا میان طرفین اختلاف است.

یکی دیگر، بیان احکام شرعی از برای مکلفان است.

پاره‌ای امور دیگر هم از مصالح دین و دنیا، از وظائف امام است.

لیک اقدام بدین امور، کلاً، تنها به شرط تمکن و توانائی بر اجراء مقاصد، و به شرط

اختیار، بر امام واجب می‌گردد.

چیزی که در توان امام نباشد، و همچنین اینار در صورت اضطرار، بر امام واجب

نیست.

ثالثاً، هرگاه امام در شرایط تقیه و اضطرار بسر برد، این حال را نه خدای متعال پدید

آورده است، و نه خود امام و نه مؤمنان پیرو او، بل دشمنان ستم پیشه او که خلافت و

حکومت بر مسلمانان را غضب کرده‌اند، پدید آورده‌اند؛ همان کسانی که خون او را مباح دانسته و نسبتش را انکار کرده و حقش را مُنْکِر شده و کارهای دیگر کرده‌اند که اینهمه منجر به غیبت و عدم ظهور وی گردیده است.

امام و مؤمنان از همه این امور بگریزند؛ لذا بدین سبب مؤاخذه نمی‌شوند. اما کسی که به پیشآمدهای تازه دچار می‌شود، بر وی واجب است که به عالمان از فقیهان شیعه رجوع کند تا از طریق ایشان به احکام شریعت که نزد ایشان به ودیعت نهاده شده است پی ببرد.^{۱۰}

و در جایی که مرجعی از برای احکام نباشد، یا نصی درباره حکم مورد ابتلا وجود نداشته باشد، در اینجا به حکم عقل رجوع باید کرد؛ بدین تفصیل که اگر حکم شرعی نقلی در این مقام وجود می‌داشت، هر آینه خداوند درین مورد از رهگذر ابلاغ و اظهار آن حکم ما را به عبودیت و امت می‌داشت، پس نبودن نشان از حکم شرعی نقلی، نمودار نبود حکم شرعی خاص این مورد است، و همانا مرجع، حکم عقل خواهد بود.

به همین سان، طرفین دعوا نیز از طریق رجوع به فقهای شیعه، به احکامی که از شارع رسیده باشد رجوع می‌نمایند، و هنگامی که نص نباشد، به احکام عقول که نزد عرف مقبول‌اند رجوع می‌گردد.

در پیشامدی هم که از رهگذر نقل مباح یا ممنوع بودنش را تشخیص نتوان داد، بنا بر «اصلی‌یاچه» است.

مُشابه این اعتراض و همین پاسخ در آنچه شیخ صدوق در مقدمه اکمال الدین (ص ۸۱) آورده است، یاد گردیده.

۴. سرانجام این اعتراض مطرح شده که اگر امت می‌تواند در عمل به دین بر موارد پیشگفته، اعم از نصوص و اجتهاد و احکام عقول و سپس اصول، تکیه کند، پس - بنابراین - دیگر از امام مستغنی است و حاجتی به او ندارد؛ دیگر چرا باید به وجود امام در غیبت باور داشت؟

شیخ مفید در پاسخ گفته است: نیاز به امام همیشگی است، ولو آن که در غیبت باشد. عدم حضور و عدم ارتباط با وی، موجب بی‌نیازی از وجود او نیست؛ همانطور که حاضر نبودن دارو نزد بیمار منجر به استغنائی بیمار از دارو نمی‌شود و حاصل نشدن

دلیل نیز انسان متحیر را از دلیل بی‌نیاز نمی‌کند، بلکه وی همچنان بدان حاجتمند است ولو آنکه در دسترسش نباشد.

وانگهی اگر عقیده به استغناء در زمان غیبت صحیح باشد، هر آینه در زمان غیبت پیامبران نیز - مانند غیبت سه ساله پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در شِعْبِ ابی طالب، و غیبت چند روزه آن حضرت در غار، و غیبت موسای نبی - علیه السلام - در میقات، و غیبت یونس در شکم ماهی - باید نیازی به ایشان نباشد. حال آنکه نه تنها هیچ مسلمان، که هیچ انسان دیندار که به رسالتی آسمانی باور داشته باشد، این را نمی‌پذیرد.

این اعتراض در اکمال‌الدین (ص ۸۱) هم یاد شده است، لیک پاسخ شیخ مفید، پاسخ وافی است.

شیخ در پاسخ به اعتراض سوم نکته مهمی را خاطر نشان کرده است، و آن اینکه جمیع خصوصاً به اجتهاد در احکام باورمندند و پس از زمان رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - یعنی پس از سال یازدهم هجری یکسره به اجتهاد روی آورده‌اند. لیک ما به اجتهاد پس از عصر ظهور ائمه - علیهم السلام - و دقیقاً پس از غیبت صغری (سال ۳۲۹ هـ. ق) معتقد هستیم.

بدین ترتیب، حال ما در عصر غیبت، عین حال ایشان است.

پس، در مسأله احکام، وجه اعتراض ایشان بر ما چیست؟ همچنین، ما اگر چه بخاطر غیبت ناگزیر گردیده‌ایم تا به اجتهاد - بدین صورت - روی آوریم، با اینهمه باور داریم که عصر ما را امامی هست، و او را بشخصه و به نام و صفت می‌شناسیم، لذا آنچه را در خبر پیشگفته آمده است امتثال کرده‌ایم و از جاهلیت و مرگ جاهلی بدور هستیم. اما خصوصاً - با فروع شریعت هر چه کنند - با مدلول این حدیث که سند آن مورد اجماع و دلالتش روشن است، چه می‌کنند؟! در دینشان از که پیروی می‌کنند و «امام» ایشان در عصر و زمانی که زندگی می‌کنند کیست؟! اگر هم «امام»ی نمی‌شناسند، آنک این حدیث معین کرده است که به چه مرگی از جهان می‌روند!

۳. دلیل بر وجودِ صاحب الزّمان - علیه السّلام - در زمانِ غیبت

بحث دربارهٔ «وجودِ امام مهدی علیه السّلام» که شیعهٔ امامیه به غیبتِ آن حضرت معتقد است، پس از بحث در بابِ وجوبِ اعتقاد به امام و لزومِ معرفتِ وی، مطرح می‌شود.

شیخ مفید در بابِ بحثِ نخست، در رسالهٔ پیشگفته دربارهٔ حدیثِ «مَنْ مَاتَ...»، بشرحِ سخن رانده است. از همین روی سخن از این رساله پس از آن قرار داده شد. این رساله مشتمل است بر گفتگویی میانِ شیخ مفید و شخصی که ضمن پرسشهایی دیگر، از شیخ خواستارِ دلیلِ قانع کننده بر وجودِ امام صاحب الزّمان - علیه السّلام - شده است؛ شیخ نیز از رهگذر پاسخ گفتن بدین پرسشها حق را آشکار می‌نماید. پرسشِ نخست: در حالی که مردمان دربارهٔ وجودِ امامِ غائب - علیه السّلام - اختلاف دارند، چه دلیلی بر وجودِ او هست؟

شیخ در پاسخ گفته: دلیل بر آن، نقلِ مُتواتِرِ شیعهٔ امامیه است و همچنین اخبار به غیبتِ او که از امیرالمؤمنین - علیه السّلام - منقول است که دوازدهمین امامان - علیهم السّلام - غیبت می‌کند، و نیز این که غیبت نیز مُطابقِ خبری که داده‌اند واقع گردیده است.

می‌بینیم که شیعهٔ امامیه با آراء و مقاصدِ گوناگون و در سرزمینهایِ دور از هم و بی‌آنکه با هم آشنا باشند، در خاور و باخترِ زمین پراکنده‌اند و همگی دروغ و سخنِ ناحق را حرام می‌دانند و به زشتیِ آن آگاه‌اند. مُحال است چُنین کسانی، در این اخبار، بر کذبِ همدست و همداستان شده باشند؛ چه، اگر چُنین همدستی و همداستانی بر ایشان روا و مُحتمَل دانسته شود، هر آینه بر همهٔ اُمّت‌ها و فرقه‌ها روا شمرده خواهد شد، تا بدانجا که هیچ خبری در دنیا قابلِ تأیید نخواهد بود. این به معنایِ ابطالِ جمیعِ شرایع است، و فساد و بطلانش هویدا است.

پرسشِ دوم: شاید دراصلِ جماعتی بر جعلِ این اخبارِ همدست شده باشند و آنگاه شیعیان - بی‌آنکه از اصلِ کیفیتِ پیدائیِ اخبار آگاه باشند - آنها را نقل کرده و بدانها تمسک نموده باشند؟

شیخ در پاسخ گفته است:

أولاً: این احتمال در جمیع اخبار متواتر مطرح می‌شود و - چنان که گفتیم - به ابطال همه شرایع می‌انجامد.

ثانیاً: اگر این احتمال صحیح می‌بود و چنان چیزی رخ داده بود، بی‌گمان بر زبان شیعه ستیزان - که در پی بد نام کردن مذهب شیعه هستند و پیوسته عیب عقیده شیعیان می‌جویند - آشکار می‌یافت و آشکارتر و مشهورتر از آن می‌شد که پوشیده بماند. همین که چنین چیزی معروف و معلوم نگردیده، نشانگر بطلان و فساد این احتمال است.

آنگاه شیخ مفید پاره‌ای از اخباری را که از صاحب الزمان - علیه السلام - و غیبیت او حکایت می‌کنند، از امیر مؤمنان و امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - آورده است. همچنین شعری از یک چکامه سید محمد حمیری نقل کرده که آن را «یکصد و پنجاه سال» پیش از غیبت سروده است و در آن آمده:

لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ أَنْ سَيَغِيْبُهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَعَيِّبٍ

یعنی: او را غیبتی است که بناگزیر باید بدان غیبت اندر شود؛ پس درود خداوند بر چنان غائبی باد!

شیخ، در مقام توضیح درباره این شعر، گفته است:

خدایتان رحمت‌گنادر! این سخن سید را که درباره «غیبت» است، بنگرید. اگر نه آن بود که او این موضوع را از امامان خویش شنیده و امامان او هم از پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیده‌اند، چگونه ممکن بود وی چنین سخنی بگوید؟! و در غیر این صورت، آیا همه کس را شُدنی است که سخنی بگوید و آن [پس از صد و پنجاه سال] همانسان که او گفته، بدون ذره‌ای تفاوت، واقع گردد؟!

پُرسش سوم: اگر این اخبار درست باشد، باید از طریق غیر شیعیان هم نقل شود؟ شیخ در پاسخ گفته است: این نه لازم است و نه واجب! در غیر این صورت، واجب بود هیچ خبری که هم مؤلف و هم مخالف آن را نقل نکرده باشند، درست نباشد، و اخبار باطل می‌گردیدند، زیرا اگر خبری جز در صورتی که معارضان هم آن را نقل کرده باشند، پذیرفته نشود، انکار اخبار از هر دو طرف سهل می‌گردید و به هیچ خبری احتجاج

صورت نمی‌بست. این پاسخ در سخن ابن قبه هم که در اكمال‌الذین (ص ۲۳) منقول است، هست.

پُرسشِ چهارم: هرگاه امام - علیه السلام - در درازنای این مدّت غائب باشد، از او سودی بُرده نمی‌شود؛ پس چه فرقی هست میان وجود و عدم او؟

شیخ در پاسخ گفته: خداوند آن حضرت - علیه السلام - را دلیل و حجّت قرار داده است، لیک ستمگران او را خائف ساختند و مانع بهره‌وری از وی شدند و لذا ایشان در این باره مسؤول‌اند. اگر خداوند او را در وجود نیاورده یا معدوم ساخته بود، آنگاه عِلّت بهره بُردن از او کرده خدای متعال بود. فرقی میان این دو حالت، واضح است.

پرسش پنجم: آیا خداوند او را به سوی آسمان بالا بُرده است؟

شیخ در پاسخ گفته: امام بر اهل زمین حجّت است، و بناگزیر باید حجّت در میان کسانی باشد که بر ایشان حجّت گرفته شده، و زمین از حجّت تهی نمی‌شود؛ پس روا نیست که خداوند او را به آسمان بُرده باشد.

و چون حجّت باید صفات معینی داشته باشد و از جمله معصوم باشد، و چون نه در فرزندان عباس، و نه در فرزندان علی - علیه السلام -، و نه در کلّ قُریش، کسی را که متّصف بدان صفات باشد ندیده‌ایم، پس بناگزیر آن معصوم، همان امام زمان - علیه السلام - است. و هرگاه اینهمه پذیرفته آید، غیبت لازم می‌آید.

این استدلال، بعینه، همان است که سید شریف مُرتضی کتاب المقنع فی الغیبه‌اش را بر آن بنیاد نهاده است. ضمناً از سخن معترض که می‌گوید: «به باور شما او - یعنی: صاحب الزّمان علیه السلام - رایکصد و چهل و پنج سال است»، برمی‌آید که این اعتراض > و پرسش و پاسخ < در سال ۴۰۰ هجری بوده باشد. و خداوند توفیق درستی می‌دهد.

۴. فرق میان امامان > پیشین < - علیهم السلام - و صاحب الزّمان

- علیه السلام - در این باب که ایشان ظاهر بودند

و این حضرت غائب است.

موضوع این رساله، از حیث رُتبه، پس از دو رساله پیشگفته جای می‌گیرد، یعنی پس از آنکه لزوم وجود امام ثابت گردید و همچنین وجود صاحب الزّمان - علیه السلام

- و غَيْبَتِ او با دلیل ثابت شد، پرسشگر در این رساله از فرق میان امام - علیه السلام - و امامانی که از آباء او بودند - علیهم السلام - پرسیده است، چه آنان - سلام الله علیهم - ظاهر بودند و این امام - علیه السلام - غائب گردیده است. گویا پرسشگر < اصلی > شنیده بوده است که عَلَتْ غَيْبَتِ هَمَانَا «بیم از ستمگران» است و زین رو در مقام اعتراض برآمده بوده؛ یکی از پرسندگان این اعتراض را برای شیخ مفید فرستاده و گفته است: «خداوند عزّت را مدام دارد! پاسخ این سخن را از تو خواهانم».

حاصل سؤال آن است که اگر سبب این غَيْبَت - که به درازا کشیده و روزگاران بر آن سپری شده - بسیاری دشمنان و بیم امام - علیه السلام - بر جان خویش از ایشان باشد، هر آینه زمان گذشته از برای امامانی که آباء او بودند صعب تر بود و دشمنانشان بیشتر بودند و خوفی سخت تر و افزون تر بر جان ایشان می رفت؛ با اینهمه ایشان ظاهر بودند و پوشیده نشدند و از شیعیانشان غائب نگردیدند، تا زندگانشان به سر آمد؛ پس بدینسان، این عَلَتْ در باب غَيْبَت باطل می گردد.

شیخ مفید در پاسخ بدین پرسش اختلاف میان دو حال را - یعنی حال صاحب الزمان - علیه السلام - و حال امامانی که آباء او بودند - علیهم السلام - خاطر نشان کرده است. آنچه از احوال امامان پیشین - علیهم السلام - ظاهر می گردد، آن است که از برای آن بزرگواران تقیه از دشمنان مباح بود و در حال ظهور مکلف به قیام مسلحانه نبودند، چون مصلحت در آن نبود، و ملزم به دعوت نیز نبودند، بلکه مصلحت آن بود که در مجالس دشمنان حاضر آیند و با ایشان نشست و برخاست کنند، و از همین روی از قول آن بزرگواران شایع شد که قیام مسلحانه روا نیست و دعوت بدان ممنوع است.

همان بزرگواران اشارت کرده بودند شخصی مُنْتَظَر در آخر الزمان خواهد آمد که امامی است از ایشان. خداوند بدو اندوه را می زداید و سنت را زنده می گرداند و اُمّت را ره می نماید و او به هنگام ظهورش تقیه نمی تواند کرد. [شیخ در این مورد شماری از نشانه های ظهور را یاد کرده است]. پس چون این اشارت از آن پیشینیان که آباء صاحب الزمان - علیه السلام - بودند به ظهور پیوست، سلطان هر زمان و پادشاه هر اوان بدرستی دانست که امامان پیشین - علیهم السلام - به قیام مسلحانه نمی گرایند و به سوی خویشتن فرا نمی خوانند و پایبند تقیه اند و دست و زبان باز داشته روی فرا عبادات می آورند و با کارهای شایسته از همه کس گسسته یکسره به خدا می پیوندند، آری،

وقتی ستمگران این حالاتِ امامان را بدانستند، امامان نیز خود را از ایشان در <نسبتاً> امان دانستند و به تدبیر امور خویش و تبیین اندیشه‌های دینی پرداختند و از ظهور و انتشار بسیاری مسائل جلوگیری کردند و از همین رهگذر از غیبت و استتار بی‌نیاز گردیدند.

لیک امام این زمان - علیه السلام - چون همان کسی است که از تیغ آختن و جهادش با دشمنان سخنها رفته و خاطر نشان گردیده که او همان مهدی است که خداوند حق را به دست وی آشکار می‌گرداند و گمراهی را به شمشیر وی نابود می‌سازد، دشمنان در پشاش بوده و آهنگ کشتن او و ریختنِ خونش را داشته‌اند.

چون یاران وی تا زمانِ ظهورش مهیا نخواهند بود، از تقیه ناگزیر و از غیبت ناچارست؛ چه اگر بدونِ یاریگران ظهور نماید، هر آینه خود را به دست خویشان به هلاکت افکنده باشد، و اگر جز در آن وقت که باید خویشان را فرا نماید، دشمنان از هیچ کوششی در نابود کردن وی و جمیع پیروانش و ریختنِ خونِ ایشان بر وجه استحلال فرو گذار نکنند.

در جائی که عصمت او به أدلّه خود ثابت گردیده است، می‌باید از دشمنانش پنهان باشد تا - به یقینی که شک را در آن راه نباشد - از حضور یاریگران و اجتماع یاران آگاه گردد و مصلحت فراگیر در ظهور و قیام مسلحانه او باشد.

پس حال آن حضرت با حالِ آباء وی - علیهم السلام - که ایشان نیز امام بودند، متفاوت است.

سپس شیخ مفید با بیان احوال پیامبر - صلی الله علیه و آله - و سیره شریفه آن حضرت به معارضه با خصوم پرداخته و خاطر نشان کرده است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - سیزده سال، بی‌آنکه آهنگ تیغ آختن و جهاد کند، در مکه اقامت فرمود و بر تکذیب و انواع ایداء و نیز تعذیب یاران به شیوه‌های گوناگون شکیبائی نمود؛ مسلمانان از آن حضرت اذن می‌طلبیدند تا تیغ برکشند و با دشمنان بستیزند، ولی پیامبر ایشان را منع می‌فرمود و فرمان شکیبائی می‌داد؛ همچنان بود تا از نجاشی، پادشاه حبشه، خواست یارانش را از قریش در امان و پناه آرد و آسوده گرداند. بدین ترتیب، ایشان را به سوی نجاشی روانه کرد و خود در حالی که بر جان خویشان خائف می‌بود، سه سال در شعب ابوطالب مُستتر گردید و سپس، بعد از وفات عمش، ابوطالب،

پنهانی از مکه گریخت و سه روز در غار بسر بُرد و سپس به مدینه هجرت فرمود. آنجا بود که اقدام مسلحانه را مصلحت دید و یارانش را که آن روز سیصد و ده و آنند مَرَد بودند، بسیج فرمود و با ایشان در برابر هزارتن از اهل بدر حاضر آمد و اینجا بود که تقیه را به کناری نهاد.

شیخ حوادثِ عدیده‌ای را از سیره شریفه بر شمرده است و آنگاه گفته: چرا آن حضرت در مکه پیکار فرمود؟ چرا بر آزار شکیبید؟ چرا یارانش را که جانِ خود در راه نُصرتِ اسلام نهاده بودند از جهاد منع کرد؟ به چه سبب ناگزیر شد از نجاشی > برای یارانش < زنهار بخواهد؟ وانگهی چه چیزی سبب شد به همراه آن یاران اندک شمار و برغم سستی برخی از ایشان، به کارزار روی آورد؟ وجه ناهمسازی احوال و اعمال آن حضرت در این مواضع چیست؟

> شیخ خطاب به مخالفان می‌گوید: < جواب شما در این باره هر چه باشد، جواب ما در بابِ فرقی میانِ امامانِ > پیشین < - علیهم السّلام - و صاحب الزّمان - علیه السّلام - در ظهور و غیبت، همان خواهد بود.

البته وجهِ مطلبِ نزد ما واضح است، و آن همانا تعبّد > امامان - علیهم السّلام - < به امر خدای متعال و عمل و رفتاری است که - بنا بر مصلحتِ عمومِ آفریدگان - از برای ایشان مقرر فرموده است. معصومان - علیهم السّلام - بندگانِ گرامی داشته خدایند که بر سخن او پیشی نمی‌گیرند و فرمانش را می‌گزارند.

ضمناً مانند این معارضه در گفتارهای پیشینیان هم آمده است که در اِکمال الدّین صدوق ملاحظه می‌توانید فرمود.
و خداوند توفیقِ درستی می‌دهد.

۵. «اگر به شمارِ اهلِ بدر برگردِ امامِ فراهم آیند، هر آینه

قیام بر وی واجب می‌گردد»

چرا مهدی ظهور نکرد؟ و کئی ظهور خواهد کرد؟

اینها پرسشهایی است که از معتقدان به امام صاحب الزّمان - علیه السّلام - هنگامی که سینه‌هاشان از کینه دشمنان آکنده می‌گردد و با خود می‌اندیشند دنیا از ستم و جور پُر شده است و این همان زمانی است که باید آن حضرت - علیه السّلام - ظهور کند تا

جهان را از عدالت و رحمت پُرسازد، بسیار شنیده می‌شود. از قرار معلوم، < در بابِ ظهور، جُز هنگامِ پُرشدنِ جهان از ستم و جور - که نزدِ عمومِ مسلمانان معروف است >، تعیینِ وقتِ دیگری نیز در زمانِ شیخ مفید، بنا بر حدیثی که از امامِ جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - روایت گردیده، معروف بوده است؛ در آن حدیث امام - علیه السلام - می‌فرماید: «أَنَّهُ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَى الْإِمَامِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ، ثَلَاثِمِائَةٍ وَبَعْضَةُ عَشْرٍ رَجُلًا، لَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ» (یعنی: اگر به شمارِ اهلِ بدر، سیصد و ده و آند مرد، بر گردِ امام فراهم آیند، هر آینه قیامِ مُسَلَّحانه بر وی واجب می‌گردد).

پُرسشگر کوشیده است از رهگذرِ این حدیث در بابِ غَیْبَت و امورِ مربوطِ بدان با شیخ مفید بحث کند. او و شیخ در مجلسی در خانهٔ مَرَدِ پُرسشگر بوده‌اند که از وی به «مهرتری از مهتران (/ رَئِيسِ مِنَ الرُّؤَسَاءِ)» تعبیر گردیده است.

پُرسشگر گفته است: ما - بیقین - می‌دانیم که شیعیان در این زمان چندچندانِ شمارِ اهلِ بدر هستند؛ آنک با این روایت چگونه رواست که امام در غَیْبَت باشد؟

شیخ پاسخ داده: شیعیان، اگر چه از حیثِ شمار و کَمِیَّت بسیارند، مراد از عددِ مذکور در روایت، تنها شمار و کَمِیَّت نیست، بلکه این افراد کَمِیَّتِ ویژه‌ای نیز دارند و معلوم نیست که هنوز آن کَمِیَّت با صفت و شرایطِ خاصش حاصل شده باشد، زیرا این افراد می‌باید از حیثِ دلاوری و بُردباری درگیرِ دار و اخلاص در جهاد و ترجیحِ آخرت بردنیا و تهذیبِ باطن از عیوب و درستی تن و خِرَد قابلِ اعتماد باشند و درگیرِ دارِ سستی نکنند و فتور نوزند و خداوند مصلحتِ عام را در اقدام و ظهورِ مسلَّحانه‌شان ببیند. حال آنکه معلوم نیست همهٔ شیعیان بدین صفات و واجدِ این شرایط باشند.

اگر خدا می‌دانست که در جملهٔ شیعیان کسانی بدین صفت و به تعدادِ مذکور وجود دارند و از تیغ برگرفتن معذور نیستند، هر آینه و لامَحاله امام - علیه السلام - ظهور می‌فرمود و پس از گردآمدن ایشان هَمْچُنْدِ چشم بر هم زدنی غائب نمی‌ماند.

لیک واضح است چُنین جمعیتی حاصل نشده و از همین روی غَیْبَت نیز ادامه یافته است.

پُرسشگر اعتراض کرده است که: در جائی که چُنین صفات و شروطی در نصِّ پیشگفته مذکور نیست، لزومِ این صفات و شروط را از کجا دانستی؟

شیخ پاسخ داده است: مسلَّمتِ امامت، اثباتِ این صفات را برای اصحابِ امام -

علیه السلام - بر مالازم می‌آورد. چون وجوب امامت برای ما ثابت شده و عصمت امامان با حجتهای نیرومند نزد ما مسلم گردیده است، بناگزیر باید حدیث مذکور را آنسان که با این ثوابت موافق آید شرح کنیم، تا معنای آن نزد ما درست شود. آن اصول و صحت خیر مذکور، اقتضای این دارد که شمار یاد شده موصوف بدان صفات باشند.

شیخ مفید این را که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در روز بدر همراه با ۳۱۳ مرد از یاران خویش جهاد فرمود، ولی در روز حدیبیه - با آنکه اصحابش به عدد، چند چندان اهل بدر بودند - از جنگ روی بر تافته بازپس نشست. شاهد گفته خویش گرفته است.

چون می‌دانیم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - معصوم است و جز به صواب دست نمی‌یازد، درمی‌یابیم اصحاب آن حضرت در حدیبیه به صفت اصحاب در روز بدر نبوده‌اند، ورنه آن حضرت - صلی الله علیه و آله - نمی‌توانست از جهاد با مشرکان بازپس بنشیند و هر آینه این جهاد چونان روز بدر بر وی واجب می‌بود؛ اگر واجب می‌بود آن حضرت ترکش نمی‌فرمود، زیرا عصمت وی و درستی کردارش معلوم ماست. پرسشگر کوشیده است میان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و امام - علیه السلام - فرق بنهد، بدین عنوان که به پیامبر وحی می‌رسد و او از خلال وحی وجه مصلحت را در امور مختلف در می‌یابد، ولی امام چه راهی برای شناخت این وجه مصلحت دارد؟

شیخ در پاسخ گفته: امام - نزد شیعیان - کارداری است آگاه بدانچه می‌کند و می‌گوید، که همان پیامبر - صلی الله علیه و آله - که وحی به او می‌رسد و بر علم آسمانی اطلاع دارد، کار را به وی سپارده، و نشانه‌هایی از برای وی نهاده شده است تا او را به عواقب تدبیرات و مصالح کارها رهنمون شوند

اگر هم چنان بود که امام - علیه السلام - مانند دیگر عقلا، در عموم امور بر غلبه ظن و حدس و مصلحتی که به نظرش می‌رسید، تکیه می‌کرد، باز کافی بود و بسنده می‌نمود و بی‌گمان حق مطلب را گزارده بود؛ بویژه بنا بر مذهب مخالفان که اجتهاد را حتی از برای پیامبر - صلی الله علیه و آله - جائز می‌شمارند؛ هر چند ما چنین عقیده‌ای نداریم.

پرسشگر اعتراض کرده است که: چرا امام - علیه السلام - حتی اگر ظهورش به کشته شدن او بینجامد، ظهور نکرده تا برهان حقایق و حجج امامتش آشکارتر گردد و شک و تردید در باب وجود وی زودده شود؟

شیخ در پاسخ گفته است: این کار در جایی که مردمان سَبَبِ غَیْبَتِ امام و مسؤولِ عواقبِ این غَیْبَتِ اند، بر امام - علیه السَّلام - واجب نیست؛ همانطور که تعجیل در مجازاتِ عاصیان و تباہکاران - با آنکه روشنگرِ قدرتِ آلهی است و حجتِ خداوند را مَوکَّد می‌سازد و مردمان را از معاصی باز می‌دارد - بر خدای متعال واجب نیست.

همچنین علم به ترتبِ فساد بر ظهورِ آن حضرت، از ایجابِ ظهورِ بر وی مانع می‌آید و نشان می‌دهد واداشتنِ وی بدین کار خطاست. تنها وقتی صواب خواهد بود که صلاح و اصلاح بر آن مترتب باشد. امام - علیه السَّلام - اگر در ظهورِ خویش مصلحتی می‌دید، چشم بر هم زدنی در غَیْبَتِ نمی‌ماند و در شتاب برایِ ظهورِ هیچ درنگ نمی‌فرمود.

همانچه بر عصمتِ وی دلالت نموده است، اینک با عدمِ ظهورِ او، دلالت می‌کند که او می‌داند که مصلحت در ظهور در این زمان نیست.

حاصل آنکه باور به مُسَلِّماتِ امامت و اصولِ ثابتِ آن، سبب می‌شود آنچه را واقع گردیده بی‌تردید حق بدانیم.

این را بناگزر باید شالوده‌مباحثی قرار داد که حولِ غَیْبَتِ دور می‌زنند، ورنه، بحث از غَیْبَتِ، بدون این، بیهوده و بی‌ثمر خواهد بود.

می‌گویم: سَیِّدِ شَرِیفِ مُرْتَضَی در کتابِ الْمُقْبَعِ فی الغیبة بتمامی همین شیوه استدلالت را پی گرفته است.

وانگهی شیخ مفید به معارضه با معتزله برخاسته:

زیرا معتزله، امامیه را بخاطرِ اعتقاد به غَیْبَتِ و گذشتِ زمان بی‌آنکه امام - علیه السَّلام - ظهور فرموده باشد، سخت می‌نکوهند و زشت می‌گویند. با آنکه ایشان در اصولِ مُسَلِّمِ امامت با امامیه همداستان‌اند و امامت را واجب می‌دانند و اعتقاد دارند که در هر زمانی حاجت به امام هست و به خطای کسی که قائل به استغناء از امام باشد، قطع دارند، با اینهمه، اعتراف می‌نمایند که پس از امیرالمؤمنین علی - علیه السَّلام - تا این زمان امامی نداشته‌اند! امیدی هم ندارند که در این روزگار امامی داشته باشند.

پس اگر این اصول که ما و ایشان بدان باورمندیم صحیح است، ما که قائل به امام هستیم - ولو در غَیْبَتِ - و به وجود او اعتقاد داریم و او را می‌شناسیم، از ایشان معذورتریم؛ و این با اصولِ امامت و خبرِ مُجْمَعِ عَلَیْهِ «من مات...» سازگار است.

لیک معتزله را در اعراض از اصولِ امامت که بر آن همداستان شده و پذیرای آن

گردیده‌اند، عذری نیست.

یکی از حاضران در مجلس بحث اینگونه به دفاع از معتزله پرداخته که: ایشان از جهت دیگر، در عدم اقامه احکام و حدود معذورند، لیک شیعیان، با آنکه از وفات پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - تا زمانِ غَيْبَتِ امامانشان ظاهر بوده‌اند، در ترکِ اقامه احکام و تعطیلِ حدود چه عذری دارند؟

شیخ در پاسخ گفته است: اینکه ایشان امام نداشته‌اند، در تعطیلِ حدود و ترک احکام معذورشان نمی‌دارد، زیرا بنا بر مذهب ایشان در هر زمان طائفه‌ای از اهل حَلِّ و عَقْد هستند که گماشتنِ امام به دستِ ایشان است و در هر وقت امکانِ این را دارند که امام را منصوب نمایند و در خودداری از نصبِ امام معذور نیستند. اینان - در زمانِ شیخ - موجود و معروف و ظاهر بودند و اگر این کار را فروگذارند، عاصی و گمراه به شمار می‌آیند.

لیک آیا به عصیان و گمراهی خویش خستونید؟ طبعاً هرگز! و اگر در بابِ اقامه احکام و اجرای حدود، با آنکه امکانِ نصبِ امامی را که بدین امور قیام نماید داشته‌اند، معذور باشند، امامانِ شیعه نیز در بابِ اقامه و اجرای احکام و حدود در عینِ ظهورشان معذورند.

افزون بر این، امامانِ ما - عَلَيْهِمُ السَّلَام - را در ترکِ اقامه حدود و احکام، عذری واضح تر و روشن تر هست که معتزله را در ترکِ نصبِ امام چنین عذری نیست؛ و آن، این است که: ائمهٔ اهل البیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - پیوسته از سوی سلطانِ وقت تحتِ نظر و تعقیب بودند و در بیم و هراس می‌زیستند؛ زیرا ستم پیشگان احتمال می‌دادند آن بزرگواران آهنگِ قیامِ مسلحانه داشته باشند و به هر روی از کسانی بودند که گروهی به امامتشان اعتقاد داشتند و ایشان را مراجعِ اقامه احکام و اجرای حدود می‌دانستند. این امر واضحی است که هیچکس در آن تردید نمی‌نماید.^{۱۱}

اما معتزله و دیگر فرقه‌ها، هیچ یک از ایشان در معرضِ قتل یا آوارگی و تعذیب و تعقیب قرار نداشت و در هراس نبود و به اتهامی دروغین یا راست مأخوذ نگردید. با آنکه معتزله آرائشان را در بابِ امر به معروف و نهی از منکر و وجوبِ این دو بصراحت بیان می‌داشتند و در ولایت و حکومت و اختیار از حَقِّ گرائی دم می‌زدند و اهل حَلِّ و عَقْد را از خویش می‌دانستند و طاعتِ خلیفگان را انکار می‌کردند، با همهٔ اینها، از

پادشاه وقت در امان بودند و خوفی از چیرگی او نداشتند.
 بنابراین در ترکِ نصبِ امام از برای اقامهٔ احکام و حدود که بر ایشان واجب است،
 عُذری ندارند.
 اما امامان ما در آن احوال بی تردید معذورند.
 و خداوند توفیقی درستی می دهد.

پی نوشت ها

۱. این گفتار، ترجمهٔ بخشی از نظرات فی ثراث الشَّيخ المفيد (صص ۱۳۲-۱۶۷) است؛ با این تذکر که فصل «العَبِيَّة فِي ثُرَاتِ الشَّيخِ المفيد» در آن مُقَدَّم داشته شده است و عنوان آن را - با اندکی تغییر - عنوان کلی گفتار قرار داده ایم.
- ۲ و ۳. > این تاریخ، بنابر فهرس الثُّرَاثِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ حَسَنِ حُسَيْنِي جلالی است. <
۴. > اگر چه امروز می دانیم داستان کیخسرو، افسانه است، و تلقی تاریخنگاران دیرین ایران که آن را به مثابت تاریخ و واقعیت گزارش می نمودند، درست نیست، اینها همه، هیچ لطمه‌ای به استشهادِ شیخ مفید نمی زند؛ زیرا آنچه شیخ بدان استناد فرموده است. همانا خِرْدُ پَذِيرٍ و خِرْدُ پَسَنْدِ بَدَنِ مَاجِرَاسْتِ، نه نَفْسِ واقِعِيَّتِ یا عَدَمِ واقِعِيَّتِ آن. این تلقی همه گیر تاریخی از داستان هم، خود، مَوْيِدِ خِرْدُ پَذِيرِي و خِرْدُ پَسَنْدِي آن است. <
۵. نگر: قرآن، س ۲، ی ۲۵۹.
- آن صاحبِ درازگوش که از وی در این موضع از قرآن کریم سخن رفته است، به قولی عَزْرِي - عليه السلام - بود، و به قولی اَرْمِيَا، و به قولی خَضِر - عليه السلام - و به قولی اَرْمِيَا همان خَضِر - عليه السلام - است، و به قولی دیگر مردی کافر بود. (نگر: دقائق التَّأْوِيلِ و حقائق التَّنْزِيلِ، أبوالمكارم حَسَنِي رَازِي، پژوهش جویا جهانبخش، ص ۲۴).
- شیخ مفید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و اَرْضَاهُ - متعرِّضِ تفصیل نشده و تنها اشارت فرموده که «اهل کتاب عقیده دارند آن مرد پیامبرِ خدای متعال بوده است» (الفصول العشرة في العینة، تحقیق الشَّيخِ فَاْرِسِ الحَسَنِ، ط: ۱، ۱۴۱۳ هـ. ق، ص ۸۶). <
۶. > مراد از «مَظُورَه» (که لقبی اهانت آمیز است)، فرقهٔ واقفه است که می پنداشتند امام موسی کاظم - عليه السلام - از این جهان رحلت فرموده و در قید حیات است و در نمی گذرد تاخاور و باختر زمین را از داد بیاکند و آن حضرت همان قائم آلِ مُحَمَّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است.
- سنج: معجم مصطلحات الرِّجَالِ و الدَّرَايَةِ، محمدرضا جدیدی نواد، ص ۱۸۶. <
۷. > «کَیْسَانِيَّة» معتقد به امامتِ مُحَمَّدِ حَنَفِيَّة - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - بودند. ایشان پس از وفاتِ مُحَمَّدِ حَنَفِيَّة - در محرم ۸۱ هـ. ق. سه گروه شدند. دو گروه از سه گروه او را همچنان زنده می دانستند و «مَهْدِي» می شمردند. یک گروه نیز پسرش ابوهاشم را جانشین وی دانستند. اینان «هاشمیه» خوانده شدند.
- نگر: دایرة المعارف فارسی (مصاحب)، ص ۲۳۳۶. <

۸. > «ناووسیه» می‌گفتند: امام صادق - علیه السلام - از این جهان رحلت فرموده و نمی‌فرماید تا زمین را از داد بیاکند و او همان «قائم مهدی» است.
نگر: معجم مصطلحات الزجال و الذرایة، جدیدی نژاد، ص ۱۸۲ <.
۹. > «شاهی»، دیهی است نزدیک کوفه که یحیی از احفاد امام سجّاد - علیه السلام - پس از قیام در زمان متوکل عبّاسی، در آن دیه کشته شد و از همین رو «قتیل شاهی» خوانده می‌شود.
چکامه جیمی بلندآوازه ابن رومی - به آغازه «أمامك فأنظر أيّ نهجيك تنهج / طريقتان شتى مستقيم وأغوج» - در سوک هم‌سرو شده است.
نگر: تجارث السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، به تصحیح عبّاس اقبال، صص ۱۸۳ - ۱۸۴ <.
۱۰. > در تویع شریفی که در پاسخ پرسشهای اسحاق بن یعقوب صادر گردیده است، آمده:
«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِئَةُ فَازْجَعُوا فِيهَا إِلَى زُورَةٍ حَدِيثَنَا: فَأَتَتْهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (کمال الدین و تمام النعمة ط. منصور پهلوان، ج: ۱، ۲۳۸/۲؛ نیز در: احتجاج، ط. بهراد جعفری، ۵۹۰/۲، بدون لفظ «عليهم».)
یعنی: «و اما پیشامدهای تازه، در آن مسائل به روایتگران حدیث ما رجوع کنید؛ که ایشان حجّت من بر شما و من حجّت خدا بر ایشان‌ام».
مُرَاد از «روایتگران حدیث» در این سخن همانا فقیهان شیعه دانسته شده که به نقل و تحلیل احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - می‌پردازند. <
۱۱. > وجه جمع آنچه شیخ در این مقام می‌گوید، با آنچه در باب اطمینان حکومتگران از عدم قیام امامان پیشین - علیهم السلام - (در رساله بیان فرق میان امامان پیشین - علیهم السلام - و صاحب الزّمان - علیه السلام - ...) بیان داشت، در دقتی مانند «نسبیت اموری چون خوف یا اطمینان» نهفته است.
آری، حکومتگران از اینکه امامان پیشین قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - نیستند آسوده خاطر می‌بودند، ولی این آسوده‌خاطری نسبی بود چون همواره قدرت خود را از سوی برخی هواداران و بستگان امامان - علیهم السلام - در خطر می‌دیدند و همین باعث می‌شد امامان - علیهم السلام - از سوی حکومت مورد تهدید قرار گیرند. تهدیدی کمتر از تهدید حکومت نسبت به قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - (که غیبت امام را لازم آورد) و بیشتر از آنکه به امام - علیه السلام - مجال اقامه حدود و احکام دهد.
عدم قیام امامان - علیهم السلام - به اقامه حدود و احکام تنها از رهگذر مخاطرات جانی نبوده است؛ بلکه اساساً امام وقتی توانائی چنین اقداماتی را می‌یابد که بتواند در پایگاهی اجرایی و در جایگاه تنفیذ قدرت واقع گردد. این برای امامان - علیهم السلام - و وابستگان‌شان که گذشته از مخاطرات جانی، پیوسته مورد آزار و تبعید و تعقیب و تفتیش قرار می‌گرفتند، شدنی نبود؛ ولی گروههایی چون معتزله که نسبتاً آزادانه می‌زیستند، از چنین زمینه‌هایی برخوردار می‌توانستند بود.
گذشته از این مباحث، در پُرسمان غیبت و جرایب آن، از جنبه رازآمیز و مخفی حاقّ مسأله نیز نباید غفلت کرد؛ جنبه بسیار مهمی که در روایات ما بدان تصریح گردیده است نمونه را، نگر: اندوخته خداوند، هادی نجفی، ترجمه و توضیح جویا جهانبخش، ج: ۱، صص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ و علامه فقیه آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الخطاء را در باب آن و پذیرفتگی‌اش از دیدگاه کلامی، بیانی لطیف و تدبیر آفرین است (نگر: همان، ص ۲۵۰) <